

الباب الاول من الواحد الثالث في ان ما يدكر به اسم شئ ملك له و انه احق به من غيره.

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الاول من الواحد الثالث في ان ما يدكر به اسم شئ ملك له و انه احق به من غيره.

ملخص اين باب آنکه خداوند عالم کلشي را خلق فرموده لمن يدل عليه و او است مرآت حقيقت که لم يزل و لا يزال مدل على الله بوده و هست کلشي باو خلق شده و ميشود و او است قائم بنفس خود بالله و کلشي قائم باو است و ما يشي من شئ الا به و لذا انه احق من کلشي و ما سواى او ملک او هستند بتملیک ذات اقدس کلشي را و او است احق از کلشي بکلشي از نفس کلشي

ثمره اين علم آنکه اگر نقطه حقيقت کلشي را عطا فرمايد بيک شئ احق بوده و هست چه فعليت بهمرساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا - صلى الله عليه و اله - در قبل کل ما على الارض را تصرف مي فرمود احق بود از ملاک او باو و اين بوده تملک خداوند کلشي را که کل ميگويند له الخلق و الامر

و همچنين اگر "من يظهره الله" تصرف فرمايد در کينونيات کلشي احق است از کينونيات ايشان بخود ايشان و حال آنکه اجل و اعظم از اين است که نظر فرمايد بکلشي زيرا که کل شئ ناظر بچود و فضل او بوده و هستند و او است غني از کل شئ بنفسه و مفتقر الى الله هست بذاته

ثمره اين باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرمايد کل عارف بحق او باشند که لم و بم در حق او ذکر نمايند و احدی را نميرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکيت شئ نزد او نمايد زيرا که او احق است از او



ORIGINAL



AUDIO

بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا بحکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کلشیء ولی اگر بفرماید بیک نفسی از آنهائی که بحکم بیان ارث میبرند که یک قیراط مبر همان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده

چنانچه اگر امروز رسول الله - صلی الله علیه و اله - فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم قرآن است اگر چه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سواء است

اینست استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل بامر او صلوة جمعه میکنند و اگر بفرماید بیکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس احق از تو است باین منصب قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین باو راضی نشده و الا این قسم واقع نمیشد

اینست استحقاق خلق و آنست استحقاق او که در افتدۀ که آیت توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید بآیة اخری احق از او است از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - آن آیة توحیدی که قبل در افتده بوده مرتفع ساخته و آیة بدیعه در قرآن بکل افتده تجلی فرموده اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع میفرمود

جائی که در اعلی علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما یتفرع بر او چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشمس حقیقت باشد حد خود را دانسته بلکه افتخار مینماید باینکه منسوب باو گردد اگر چه بنسبت ملکیت باشد مثل کلشیء که عز کل شیء این است که او است مالک کلشیء نه دون او

و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه بحروف قافیه افتخار نکنند و در ظل او مستظل نگردند ولی بنسبت خود بالواح الفیه مفتخرند و همچنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایت له

قل الله یبدأ کلشیء ثم یعیده و لم یکن من بعد الله ذکرا بمثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون.

